

دولت تا چه حد می تواند در توسعه اقتصادی مؤثر باشد؟

در حال حاضر، توسعه اقتصادی برای تمامی جوامع، یک هدف مهم به شمار می رود. کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته می کوشند خود را از قید و بند توسعه نیافتگی برهانند و با دستیابی به توسعه اقتصادی، شرایط مناسبی را برای زندگی افراد جامعه فراهم کنند.

در این شرایط، دولت های این کشورها نیز با مسائل توسعه اقتصادی درگیرند. بسیاری از آنها با جدیت تمام تلاش می کنند تا حرکت به سمت توسعه اقتصادی را در جامعه آغاز کنند یا آن را سرعت بخشند.

به همین دلیل، بحث مربوط به نقش دولت در جریان توسعه اقتصادی جوامع بحثی جدی و پراهمیت است.

نقش دولت در جریان توسعه اقتصادی، یکی از مظاهر دخالت دولت در اقتصاد است. درباره ی این نقش دو دیدگاه عمده به شرح زیر مطرح است.

۱- دیدگاه طرفداران اقتصاد آزاد

این گروه دخالت دولت را در اقتصاد رد می کنند و آن را موجب کند شدن حرکت جوامع به سمت پیشرفت می دانند. آنها معتقدند که دولت با دخالت در اقتصاد باعث گسترش ناکارایی و کاهش تحرک بخش خصوصی می شود. دولت به جای مردم تصمیم می گیرد و این امر نظم اقتصادی جامعه را برهم می زند. آنها هم، زمانی به دوران انقلاب صنعتی و حاکمیت و گسترش اندیشه ی اقتصاد آزاد اشاره می کنند و می گویند که جوامع غربی زمانی توانستند حرکت به سمت توسعه را شروع

کنند که دخالت دولت در اقتصاد محدود شد.

آن‌ها برای اثبات ادعای خود، شواهد فراوانی از ناکارایی و اقدامات نادرست دولت‌ها در عرصه‌ی اقتصاد – در جوامع توسعه یافته و توسعه نیافته – را ارائه می‌کنند و در نهایت، نتیجه می‌گیرند که اگر دولت‌ها در اقتصاد دخالت نکنند و فقط به مسائل غیراقتصادی جامعه پردازند، این گونه مشکلات پیش نمی‌آید و جامعه مجبور به تحمل هزینه‌های ناشی از ناکارایی‌ها نمی‌شود.

۲- دیدگاه طرفداران مداخله‌ی دولت

این گروه، در عرصه‌ی اقتصاد برای دولت نقشی جدی قائل‌اند و معتقدند که دولت از عوامل مؤثر در توسعه‌ی اقتصادی است و در این زمینه وظیفه‌ی ویژه‌ای برعهده دارد.

به اعتقاد این گروه از اقتصاددانان، جوامع در حال توسعه‌ی امروزی برای طی مرحله‌ی توسعه به دولتی کارآمد و قوی نیاز دارند که با جدیت هدف توسعه را دنبال کند. آن‌ها می‌گویند که جوامع در حال توسعه بدون حضور دولت‌ها نمی‌توانند در مسیر توسعه گام بردارند یا دست کم حرکتشان بسیار دشوار خواهد بود. استدلال این گروه به طور خلاصه به شرح زیر است:

«کشورهای توسعه یافته‌ی امروزی زمانی حرکت خود را به سمت توسعه آغاز کردند که در عرصه‌ی صنعت، تجارت و شاید از آن مهم‌تر، علم و اندیشه و تحولات اجتماعی، رقیب نداشتند. به عبارت دیگر، این کشورها در زمانی شروع به پیشرفت کردند که در دیگر کشورهای جهان اندیشه‌ی پیشرفت و توسعه مفهومی نداشت. از این رو، به راحتی توانستند با نفوذ به بازارهای جهان و کسب سرمایه‌ی فراوان اقتصاد خود را تقویت کنند و مراحل اولیه‌ی توسعه را به خوبی پشت سر بگذارند.

به نوبه‌ی خود، در مراحل بعدی که فاصله‌ی کشورهای توسعه یافته با کشورهای دیگر، از نظر صنعت و ثروت، بیش‌تر شد، پیشرفت آن‌ها شتاب بیش‌تری گرفت. برعکس کشورهای عقب‌مانده یا در حال توسعه‌ی امروزی، در زمانی قدم در راه توسعه گذاشتند که از همان ابتدا رقیبان بزرگ و پرقدرتی

را در کنار خود داشته‌اند.»

مؤسسات تجاری و تولیدی این کشورها، رقبای بسیار سرسخت و بزرگی در کشورهای توسعه یافته دارند که امکان و فرصت فعالیت گسترده و کسب تجربه را به آنها نمی‌دهند. بدین ترتیب، حضور این مؤسسات در کشورهای دیگر کم‌رنگ و ضعیف می‌شود و حتی در داخل کشور خودشان هم در رقابت با شرکت‌های بزرگ، موقعیت مناسبی نخواهند داشت. در کشورهای در حال توسعه، دولت با اعمال مدیریت بر جریان توسعه‌ی کشور و تجهیز منابع و امکانات می‌تواند شتاب حرکت به سمت توسعه را تا حدّ ممکن افزایش دهد. به اعتقاد این گروه از اقتصاددانان، برخلاف تصور رایج، حرکت توسعه‌ی کشورهای توسعه یافته‌ی امروزی کاملاً بدون دخالت دولت‌ها و به عبارت دیگر، براساس اصل آزادی اقتصادی نبوده است.

برای مثال، نقش دولت آلمان در جریان توسعه‌ی این کشور در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم بسیار محسوس و مشهود است.

هر یک از دو دیدگاه ذکر شده نکات مثبت و منفی قابل توجهی دارند. از یک سو ادعای توسعه بر پایه‌ی اقتصاد بدون حضور دولت، تا حدی ضعیف و غیرقابل دفاع است. از سوی دیگر، دخالت دولت در اقتصاد کشورهای در حال توسعه، تجربه‌ی چندان مطلوبی نبوده است. امروزه برخی از کارشناسان و تحلیل‌گران به این باور رسیده‌اند که کشورهای در حال توسعه در مراحل اولیه‌ی توسعه به حضور دولتی مقتدر و کارآمد که با جدیت چرخ‌های اقتصاد را به حرکت درآورد، نیازمندند اما هر قدر که کشور در مسیر توسعه پیش برود و مراحل اولیه را پشت سر بگذارد، نیاز به حضور دولت کم‌تر احساس می‌شود. به عبارت دیگر با پیشرفت کشور، بخش خصوصی نوپا و تازه کار آن قدر تجربه به دست می‌آورد که بهتر از دولت می‌تواند از پس کارها برآید. در این زمان، دیگر حمایت دولت نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه می‌تواند برای اقتصاد کشور مشکل‌ساز هم باشد.

این کارشناسان رابطه‌ی دولت و بخش خصوصی را به رابطه‌ی پدر و مادر با فرزندشان تشبیه می‌کنند. کودک در سنین پایین هنوز تجربه و توان کافی برای اداره‌ی امور خود را ندارد و والدین با نظارت کافی از او مراقبت می‌کنند اما با گذشت زمان و رشد جسمی و فکری کودک و رسیدن او به سن نوجوانی و جوانی، نیاز به این نظارت و مراقبت کاهش می‌یابد. در این حال، فرزند که دیگر بزرگ شده و تجربه‌ی کافی به دست آورده است، خود

می‌تواند بسیاری از کارهایش را به طور مستقل انجام دهد.

مطالعه‌ی آزاد

دولت و توسعه در ایران

در طول سه قرن اخیر، کشور ما از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فراز و نشیب‌های مهمی را پشت سر گذاشته و مسیر دشواری را طی کرده است. زمانی که جوامع اروپایی با پشت سر گذاشتن مراحل اولیه‌ی انقلاب صنعتی، در مسیر توسعه و پیشرفت‌های سریع قدم برمی‌داشتند، ایران به دلیل شرایط خاص اجتماعی - سیاسی خود در مسیری نامناسب قرار گرفت و مدت‌ها از توسعه و تحول بازماند. به همین دلیل، کشور ما در شرایط حاضر از کشورهای توسعه یافته‌ی جهان عقب افتاده است و برای جبران این عقب‌ماندگی باید به‌سختی تلاش و جدیت کند.

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود، این است که دولت در جبران توسعه‌ی ایران در چند قرن اخیر چه نقشی داشته است؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان این بخش از تاریخ ایران را به سه دوره‌ی متمایز تقسیم کرد:

۱- قبل از سال ۱۳۰۰ هجری شمسی؛

۲- از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ (سال پیروزی انقلاب اسلامی)؛

۳- بعد از سال ۱۳۵۷ تاکنون.

الف) دولت و توسعه در سال‌های قبل از ۱۳۰۰: دوران حکومت

صفویه در ایران مصادف با دوران تغییر و تحول سریع در اروپا و شکل‌گیری قدرت‌های بزرگ در آن قاره بود. دولت‌های اروپایی با تجهیز ناوگان خود به رقابت شدید نظامی و تجاری با یک‌دیگر پرداختند. این رقابت موجب تسریع جریان پیشرفت این کشورها شد. آن‌ها از یک سو با چنگ انداختن بر دارایی‌های سایر ملت‌های جهان به ثروت اندوزی پرداختند و از سوی دیگر، در رقابت با یک‌دیگر به نوسازی سریع صنایع و تولیدات خود اقدام کردند.

در این ایام، ایران از کانون تحولات به دور بود و حاکمان وقت تصور درستی از شرایط جهان و وظایف خطیر تاریخی خود نداشتند. بدین جهت نتوانستند با انتخاب روش درست و بهره‌برداری از شرایط خاص آن زمان، جریان توسعه و نوسازی را آغاز کنند.

دولت ایران در آن زمان هزینه‌های خود را با گرفتن مالیات از مردم تأمین می‌کرد. در دوران بعضی از حکام وقت تلاش‌هایی نیز در جهت عمران و آبادانی ایران صورت می‌گرفت. کاروان‌سراها، راه‌ها، بناها و پل‌ها ساخته می‌شدند اما به دلیل درک نادرست از شرایط جهان، عمده‌ی تلاش صرف خلق آثار هنر معماری می‌شد تا انتخاب سیاست‌های درست و گسترش صنایع پایه و ارتقای سطح علم و دانش در کشور.

همین وضع با شدت و ضعف در دوران بعد از صفویه هم ادامه یافت و به جز دوره‌های کوتاه آرامش و تلاش برای آبادانی کشور، عمده‌ی تلاش حاکمان برای تحکیم پایه‌های حکومت خود، افزودن بر خزانه از طریق غارت دسترنج مردم و اعطای امتیازات به وابستگان و خادمان خود و نیز تأمین هزینه‌های گزاف دربار و تجملات صرف می‌شد.

طبعاً در چنین شرایطی نمی‌توان به شکل‌گیری توسعه در کشور با اتکا به سیاست‌های دولت امید داشت.

در دوران قاجار، بی‌کفایتی و عیاشی حکام به اوج رسید و ایران فرصت طلایی خود را برای جبران عقب‌ماندگی نسبت به اروپا - که در آن زمان هنوز چشم‌گیر نشده بود - از دست داد.

به بیان مختصر، حکومت‌های ایران از صفویه تا قاجاریه، درک درستی از توسعه نداشتند. در عین حال، اکثر حاکمان این دوران فاقد کفایت لازم برای اداره‌ی امور کشور بودند و بیش‌تر به کسب قدرت و منافع شخصی خود می‌اندیشیدند.

ب) دولت و توسعه از ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷: این دوران با حکومت رضاخان و تشکیل سلسله‌ی پهلوی آغاز می‌شود و تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ادامه می‌یابد.

ویژگی عمده‌ی این دوره، وابستگی شدید و سرسپردگی حاکمان به قدرت‌های بیگانه است. حاکمان دوره‌ی پهلوی چون از همان ابتدای کار به بیگانگان وابستگی مطلق داشتند و برای اجرای سیاست‌های قدرت‌های بزرگ روی کار آمده بودند، خود را خادم قدرت‌های استکباری این دوران می‌دانستند. وظیفه‌ی عمده‌ی این حاکمان این بود که جریان نوسازی و توسعه‌ی ایران را به صورتی مجازی و بیمارگونه شکل بدهند و ظواهری از توسعه را در ایران به نمایش بگذارند، به گونه‌ای که وابستگی ایران به قدرت‌های بزرگ روز به روز بیش‌تر شود و در عین حال، با استناد به توسعه‌ی ظاهری و نمایشی بتوانند ملت را به اشتباه بیندازند و مخالفان وطن دوست خود را نزد ملت بی‌اعتبار کنند. اگر دولت پهلوی به چنین هدفی دست می‌یافت، قدرت‌های بزرگ بدون هراس از بیداری و قیام ملت می‌توانستند ثروت‌های این ملت را غارت کنند.

در این دوران، دولت حضوری گسترده در عرصه‌ی اقتصاد کشور داشت و توانست سازمان و تشکیلات خود را نوسازی کند و شکل جدیدتری به خود بگیرد. در عین حال، نظام نوینی را در مالیات‌گیری و بودجه‌بندی کشور پدید آورد. از سوی دیگر، در نتیجه‌ی افزایش درآمدهای نفتی، قدرت اقتصادی دولت افزایش یافت. در این زمان، دولت با هدف ایجاد توسعه‌ی ظاهری و نمایشی، به اجرای طرح‌های عمرانی متعدد در کشور پرداخت و بدین ترتیب، بخشی از درآمدهای نفتی کشور صرف ساخت و ساز شد. کارخانه‌ها و مؤسسات زیادی شکل گرفتند و دولت به عنوان یک کارفرمای بزرگ در عرصه‌ی اقتصاد مطرح شد.

در دوران پهلوی، به رغم گسترش برخی صنایع و افزایش تولیدات صنعتی و بهبود برخی شاخص‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ایران به توسعه دست نیافت و با افزایش وابستگی اقتصادی به خارج و رشد مصرف‌گرایی، بیماری اقتصاد ایران شدیدتر و مسیر توسعه‌ی آن دشوارتر شد.

فعالیت ۹-۵

در مورد تحولات اقتصادی ایران از سال ۱۳۰۰ تا زمان پیروزی انقلاب گفت‌وگو کنید.

پ) دولت و توسعه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی: با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن‌ماه ۱۳۵۷، ملت ایران بر سرنوشت خود حاکم شد؛ بساط حاکمان وابسته به بیگانه را از کشور برچید و با تصمیم و عزم خود و بدون توجه به خواست و اراده‌ی مستکبران جهان‌خوار، حرکت به سمت توسعه را آغاز کرد.

انقلاب اسلامی وارث اقتصادی بیمار و به شدت وابسته بود. در سال‌های اول بعد از پیروزی انقلاب، به دو دلیل نقش دولت و حضور آن در اقتصاد افزایش یافت:

۱- به دنبال اعلام قانون ملی شدن بعضی از فعالیت‌های اقتصادی، اداره‌ی تعداد قابل توجهی از کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی - تجاری به دولت سپرده شد. بدین ترتیب، محدوده‌ی عمل دولت وسیع‌تر گردید. این کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی - تجاری عمدتاً متعلق به وابستگان دربار بود و آن‌ها با غارت ثروت ملت، مالکیت این واحدها را تصاحب کرده بودند. این افراد در ماه‌های آخر حکومت پهلوی، با استقراض از بانک‌ها بسیاری از ذخایر کشور را به خارج منتقل کردند و خود نیز گریختند و در نتیجه، کارخانه‌های آنان به تملک بانک و دولت درآمد.

۲- با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران - که با حمایت قدرت‌های بزرگ جهان شکل گرفت - و نیز محاصره‌ی اقتصادی ایران از طرف قدرت‌های بزرگ - که با هدف تضعیف بنیه‌ی اقتصادی و دفاعی کشور انجام گرفت - شرایطی پدید آمد که دولت به ناچار و ناخواسته در عرصه‌ی اقتصادی کشور بیش‌تر حضور یافت و با هدف جلوگیری از تشدید بحران‌ها و نابه‌سامانی‌های اقتصادی و اجتماعی، به فعالیت در این عرصه پرداخت. به عبارت دیگر، به طور ناخواسته به یک کارفرمای بزرگ تبدیل شد.

فعالیت ۵-۱۰

در مورد تحولات اقتصادی ایران از پیروزی انقلاب تا پایان دهه‌ی اوّل انقلاب گفت‌وگو کنید.

در دهه‌ی دوم عمر انقلاب اسلامی، دولت با هدف کاهش ابعاد فعالیت خود در اقتصاد و دادن آزادی عمل بیش‌تر به بخش خصوصی، تلاش‌هایی را آغاز کرد. در این ایام، سیاست کلی دولت تشویق مردم به فعالیت هر چه بیش‌تر در عرصه‌ی اقتصاد و واگذاری کارخانه‌ها و شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی بود که این روند هم‌چنان ادامه دارد. به این ترتیب، زمینه‌ی لازم برای افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی فراهم شد و حرکت به سمت رشد و توسعه‌ی اقتصادی واقعی امکان‌پذیر گردید.

در سال‌های اخیر دولت کوشیده است با بازنگری در نقش خود در عرصه‌ی اقتصاد و رفع کاستی‌ها و مشکلات خویش ضمن کاهش ابعاد فعالیت و به عبارت دیگر کوچک‌تر ساختن خود، بر کارآمدی خویش بیفزاید و به دولتی کوچک ولی کارآمد تبدیل شود. در این سال‌ها و پس از آن، تلاش برای افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، افزایش کارآیی و بهره‌وری در عرصه‌ی اقتصاد هم‌چنان ادامه یافته است.

فعالیت ۵-۱۱

در مورد سیاست دولت در زمینه‌ی اداره‌ی اقتصاد جامعه در سال‌های اخیر گفت‌وگو کنید.

پرسش

- ۱- چرا طرفداران اقتصاد آزاد با دخالت دولت در اقتصاد مخالف اند؟
- ۲- دیدگاه طرفداران مداخله‌ی دولت در اقتصاد را به اختصار بیان کنید.
- ۳- به نظر شما تشبیه رابطه‌ی دولت و بخش خصوصی به رابطه‌ی پدر و مادر با فرزندشان صحیح است؟ چرا؟